

شهادت امام محمد باقر (ع) تسلیت باد

شهرداری بخشایش شهادت حضرت امام محمد باقر (ع) را به همه مسلمانان و رهروان آن حضرت تسلیت عرض میکند.



عبادت:

همیشه به یاد خدا بود، در همه حال نام خدا بر لب داشت، نماز زیادی خواند و چون سر از سجده بر می داشت. سجده گاهش از اشک چشمتش تر شده بود.

امام صادق فرمود: پدرم در مناجات شبانه اش می گفت: «خدایا، فرمانم دادی نبردم، نهیم کردی، اطاعت نکردم، اکنون بنده ات، نزد تو آمده و عذری ندارم.»

آنگاه که به سفر حج می رفت، چون به حرم می رسید، غسل می کرد، کفشهایش را در دست می گرفت و مسافتی را پیاده می رفت. و چون وارد مسجد الحرام می شد به کعبه نگاه می کرد و با صدای بلند می گریست، غلامش افلح می گوید: با امام باقر حج گزاردم، چون وارد مسجد الحرام شد، به «بیت» نگاه کرد و گریست تا آنکه صدایش بلند شد، گفتم: «فدایت شوم، مردم به شما نگاه می کنند، آهسته تر گریه کنید»، فرمود: «وای بر تو ای افلح، چرا گریه نکنم، شاید خداوند از رحمت به من نگاه کند، و فردای قیامت بدین سبب، نزدش رستگار شوم». حتی در شب وفاتش، مناجات شبانه اش را ترک نکرد. چون غمگین می شد، زنان و کودکان را جمع می کرد، او دعای کرد و آنها آمین می گفتند.

مهابت و شجاعت:

علم و تقوایش، زهد و پارسایی اش، چنان عظمت، جلالت و ابهتی به وی داده بود که کسی نمی توانست او را سیر نگاه کند. و دانشمندان بزرگ از جمله «حکم بن عتیبه» با همه عظمت و بزرگی اش، در نزد او، کودکی دانش آموز می نمود، یکی از همراهان هشام بن عبدالملک خلیفه اموی، به هنگام حج، چون توجه و احترام مردم به آن حضرت را دید، تصمیم گرفت با طرح سوالی او را شرمند کند، و چون به نزد آن گرامی رسید و چشمتش به او افتاد، تنش لرزید، رنگش پرید و زبانش بند آمد.

در میان مردم چون یکی از آنها بود، و از متواضع ترین مردم به شمار می آمد، ولی در مقابل ستمکاران، شجاعانه می ایستاد و از حق و حقیقت دفاع می کرد. آنگاه که خلیفه اموی هشام بن عبدالملک، آن حضرت را به دمشق احضار کرده بود، در مجلسی که تمام سران اموی گرد آمده بودند ابتدا هشام و سپس دیگر بزرگان بنی امیه آن حضرت را سرزنش کردند. مردانه به پاخاست و از اسلام و اهل بیت پیامبر دفاع کرد، چنانکه هشام از سخن آن حضرت، که امویان را غاصب حقوق اهل بیت معرفی می کرد، به اندازه ای خشمگین شد که فرمان داد امام را زندانی کنند.

رفتار با یاران و دیگر مردم:

آن بزرگوار، یارانش را به همدردی و برادری و نیزیری مسلمانان سفارش می کرد و می فرمود: «دوست داشتنی ترین کارها نزد خدا این است که مسلمانی، شک مسلمانی را سیر کند، غمش را بزاید و دینش را ادا کند». با همه مهربان بود. حتی با کسانی که نسبت به او رفتار بدی داشتند، از بد کاران در می گذشت، اگر نیمه شب مهمانی می رسید با مهربانی در برویش باز می کرد و در بازکردن بار و بنه اش به او کمک می کرد، در تشییع جنازه مردم عادی شرکت می کرد، لغزشهای یاران را نادیده می گرفت و می فرمود: «اصلاح امور زندگی و روش برخورد با مردم چون پیمانیه پری است که دو سوم آن زیرکی و یک سوم آن گذشت است».

از تحقیر مسلمانان نهی می کرد و به غلامان و کنیزانش می فرمود: «گدایان را گدانا مید و آنها را با این نام نخوانید، بلکه آنان را به بهترین نام هایشان صدا بزنید». در امر اصلاح جامعه و جلوگیری از فساد و تنبیه بدکاران، تلاش می کرد آنگاه که از دزدی افرادی آگاه شد، به غلامانش دستور داد آنها را گرفتند و به والی مدینه تحویل دادند و اموال دزدیده شده را خود به صاحبان آنها برگرداند. یاران و همراهان را غذا می داد و چون کمی از آنان فاصله می گرفت در برخورد مجدداً آنان چنان احوال پرسی می کرد که گویا مدتها است آنها را ندیده است.